

نظام آزادی «جان لاک - 2»

آزادی در اجتماع، مانند آزادی در «وضع طبیعی»، که محدودیتی جز «قانون طبیعی» در آن وجود ندارد، پیشبرد فرمان اراده شخص درهرامری است که قانون او را از آن منع نکرده باشد» و این که شخص «تابع» اراده نا استوار، نا شناخته، نا مطمئن و خود سرانه دیگری نباشد.

معنای آزادی فرد آن است که شخص تحت سلطه هیچ اراده ای، یا محدود به هیچ قانونی، نباشد، مگر قانونی که قوه قانون گذاری، به موجب اعتمادی که از طرف مردم به اوتفویض شده است، وضع کرده باشد. لاک با تکیه بر این تعریف از آزادی، نظر رابرت فیلمرا را که گفته بود: «آزادی برای هرکسی آن است که هرچه بخواهد انجام دهد و چنان که میل او باشد زندگی کند و هیچ قانونی دست او را نبندد»، رد می کند. وی نویسد که «آزادی انسان تحت فرمان حکومت آن است که قانون ثابتی برای زندگی، مشترک برای افراد اجتماع، و وضع شده توسط قوه قانون گذاری که در اجتماع ایجاد شده است، وجود داشته باشد.»

رهایی از قدرت مطلق و خود سر برای انسان چنان ضروری و از چنان اهمیتی برای صیانت ذات او برخوردار است که انسان جز به بهای از دست دادن زندگی خود نمی تواند از آزادی خود چشم پوشد، زیرا از آن جا که هیچ فردی قدرتی نسبت به حیات خود ندارد، نمی تواند از مجرای قرارداد، یا با توافق خود، خود را به بردگی دیگری درآورد، یا خود را تابع قدرت و خودسری دیگری قرار دهد تا چنان که مایل بود جان او را بگیرد.»

افراد برای بیرون آمدن از وضع طبیعی و بویژه وضع جنگ که از پی آمد های فقدان قدرت مشترک است، ایجاد کنند. قدرت سیاسی، (civil or political society) قراردادی منعقد می کنند تا اجتماعی سیاسی با این قرارداد و توافق مردم و با اعتمادی که آنان به داور مشترک تفویض می کنند، ایجاد می شود و آن اقتداری است که، به گونه ای که گذشت، نسبتی با «اقتدار پدر» ندارد.

تا انتشار رساله های جان لاک درباره حکومت، موضوع اصلی اندیشه سیاسی ساحت مناسبات قدرت بود. چنان که پیشتر دیده ایم، از ماکیا و للی تا ژان بدن و تامس هابز، موضوع اندیشه سیاسی به دست آوردن و نگاه داشت قدرت بود که بدن نظریه حاکمیت را از مبانی آن استنتاج کرد، هم چنان که هابزمبانی نظریه دولت جدید را بر آن مباحث افزود.

تا انتشار رساله های جان لاک، ساحت مناسبات قدرت موضوع اندیشه سیاسی بود، اما تا انتشار رساله آدام فرگسن با عنوان «رساله ای درباره تاریخ جامعه مدنی»، که، نخستین بار، اصطلاح «جامعه مدنی» در تداول جدید آن را به کاربرد و تعریفی از آن به دست داد، هنوز توضیح ساحت مناسبات اجتماعی در قلمرو اندیشه سیاسی وارد نشده بود.

تا پدیدار شدن بحث های اندیشمندان مکتبی که از آن به «روشنگری اسکاتلند» تعبیر کرده اند مناسبات قدرت و مفهوم دولت موضوع بنیادین اندیشه سیاسی باقی ماند.

جان لاک در دومین رساله درباره حکومت می گوید: افراد انسانی با اعراض از حقوق طبیعی خود، «اجتماعی سیاسی» ایجاد می کنند. بدین سان، تصمیم ها و داوری ها ی فردی (دروضع طبیعی) جای خود را به قانون های اجتماع سیاسی و داوری افراد بیطرفی می دهد که بر اصول کلی حاکم بر اجتماع

سیاسی تعیین شده اند.

یگانه وحدت پیدا کرده، و قانون و نظام حقوقی مشترکی را برقرار کرده اند (body) کسانی که «درپیکری زندگی می کنند. بدین سان، (civil society) «تا به آن متوسل شوند، با یکدیگر در یک اجتماع سیاسی نخستین ویژگی اجتماع سیاسی قدرت «قانونگذاری» در درون مرزهای کشور و دفاع از آن در برابر دشمنان در بیرون مرزهای آن است. این دو قدرت، همان قدرت هایی است که افراد در وضع طبیعی داشته اند و، با ورود در اجتماع سیاسی، آن ها را به نمایندگان خود در اجتماع تفویض کرده اند. «جایی را که شماری از افراد در اجتماعی وحدت پیدا کرده باشند، که در آن هر فردی از قدرت اجرایی خود، تفویض کند، اجتماع (the public) که قانون طبیعت به او داده است، اعراض کرده و به قدرتی عمومی خوانند.» این اجتماع سیاسی زمانی ایجاد می شود که شماری از افراد، (civil or political) سیاسی (one body politic) واحد و پیکر سیاسی واحدی (people) در وضع طبیعی، «در اجتماعی وارد شوند که از مردمی تحت حکومت عالی» فراهم آمده است. این اجتماع، با تکیه بر قدرتی که به او تفویض (civil body politic) قانون ها را (public good of society) «شده است، باید با رعایت «مصلحت عمومی اجتماع وضع و آن ها را اجرا کند.

یا «مردم»، نخستین بار، در بند هشتاد و نهم (people) در دومین رساله درباره حکومت، اصطلاح از فصل هفتم ظاهر می شود. لاک در بندهای دیگری از این رساله، بار دیگر، این اصطلاح را به کار گرفته است. اگرچه پیش از جان لاک برخی از نویسندگان سیاسی از حدود سده چهاردهم، بویژه با ماریسله پادوایی، و نیز پس از سده شانزدهم، با نویسندگانی سیاسی پروتستانی مخالف سلطنت مستقل، که در تاریخ یا هواداران سلطنت مشروطه خوانده می شوند، اصطلاح «مردم» (monarchomacs) اندیشه سیاسی در تداول جدید آن را به کار می گرفتند و به نوعی حاکمیت را ناشی از مردم می دانستند، اما تردیدی نیست که این اصطلاح هم چنان بارمنفی «عوام» و «عوام الناس» را حفظ کرده بود. به عنوان مثال، ولتر، (raisonner) وارد معقولات شود (pupolace) در سده هیجدهم، می گفت که «آن جا که عوام الناس همه چیز بر باد رفته است».

اصل در مشروعیت هر نظام حکومتی رضایت مردم و اعتماد آنان به قانونگذاران است و، از این حیث، به (Lawful government) هر نظامی که مبتنی بر رضایت و اعتماد مردم نباشد، حکومت قانونی شمار نمی آید. البته، لاک، به رغم تاکید بر رضایت مردم، نظریه پرداز دموکراسی نیست. برعکس، تاکید او بر این که مشروعیت حاکمیت تنها مبتنی بر رضایت مردم است و تنها مردم صلاحیت بنیاد گذاری حکومت را دارند، ناظر بر مخالفت او با همه ی گونه های خودکامگی های ممکن، بویژه سلطنت مستقل، است و، از این حیث، شکل حکومتی در نظر او اهمیت چندانی ندارد. هر قدرت مستقلی، (مطلقه)، لاجرم، قدرتی خود کامه، بی قانون و مخالف قانون طبیعی و آزادی های بنیادین مردم است. افزون بر این، قدرت مستقل (مطلق) و خودکامه انحرافی از غایت های اجتماع سیاسی نیز هست، زیرا بنیاد اجتماع سیاسی بر نظام حقوقی و تضمین آزادی های افراد استوار شده است و حاکم خود کامه، با تجاوز از قانون و نظام حقوقی، راه بازگشت به وضع طبیعی را هموار می کند.

لاک مفهوم سیاسی «مردم» را به عنوان معادلی برای «اعضای یک پیکر» دولت یا کشور به کار می گیرد و، بدین سان طرحی از نظریه «اجازه» عرضه می کند که «مردم» (commonwealth) را به یگانه قدرت موسس و منشأ اصلی قانون های اجتماع سیاسی تبدیل می کند. آن چه درباره نظام آزادی جان لاک و در نهایت اجمال از کتاب «تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا،

دفترسوم: نظام های نوآئین دراندیشه سیاسی»، نوشته جواد طباطبایی، چاپ اول 1393 - انتشارات مینوی خرد، می آید ، صرفا به قصد معرفی بحث بود وخواننده علاقه مند برای آشنایی با تفصیل بحث باید به کتاب نام برده و پیش از آن به «دفترنخست» مراجعه نماید.

[audio:<http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2017/01/2017-01-07.mp3>]